

نقشه خوان

پیچ کوچه را که رد می کند بالای پله ای کوتاه، در آهنی نیمه بازی را روبه روی خود می بیند. تابلویی بزرگ و سبز رنگ که با خط سفید روی آن نوشته: کارگاه خود اشتغالی عمار! پله را که بالا می رود از پشت در چوبی نیمه بازی چند دار قالی پیداست و دخترانی که پشت آن نشسته اند. صدایی دلنشین در فضا می پیچید: «یشکی دوشکی سنجتی پیش رف، دوشکی قهوه ای دو تا بیدمشکی، پشتش دارچینی دو تا قهوه ای پیش رف، جاشکی پیش رف سفی جا خود، واگشت فیروزه ای سه تا...» و دختران در پاسخ هر بند از نجوای او پاسخ می دهند: «زدم». مهری در زمزمه ای شورانگیز نقشه خوان غرق شده است. حرکت تند دست های میمنت خانم او را به داخل کارگاه می کشد. بافندگان متوجه آن ها شده اند. ساکت شدند و سکوت، نگاه همه دختران قالیباف را به سمت او برد. میمنت خانم با خوشحالی رو به نقشه خوان می گوید: «ایشون مهری جون، نوهی دختری حاج خانم ستوده خیر مهربون محله مون هستند. دانشجوی سال دوم رشته ی معماری. من ازشون دعوت کردم بیان کارگاه هنری ما و قالی بافی یاد بگیرن و بعد یکی از اعضای گروه ما بشن». مریم با مهربانی در حالی که برمی خیزد، دستش را به سوی مهری دراز می کند، مهری با دستپاچگی سلام می کند، همگی به گرمی پاسخش را می دهند و صدای کوبش دufe بر روی گره های قالی از گوشه و کنار برمی خیزد. مریم که هنوز دست مهری را در دست دارد او را به وسط کارگاه که چند صندلی چوبی و یک میز گرد قرار دارد می برد. صدای میمنت خانم شنیده می شود: «خانم ها صبر کنین تا مریم جون بیاد از روی نقشه پیش بریم، ممکنه مثل اون دفعه بعضی ها عقب بیفتن یا بعضی ها زیادی پیش برن و مجبور به دوباره کاری بشیم».

مهری که محو فضای کارگاه شده می گوید: «تا حالا قالی بافی ندیده بودم، فکر می کردم این کار دخترای روستایی

باشه!»

مریم لبخند می زند و می گوید: «ما به عده دانشجوییم که سعی کردیم به گرهی از کار مردم باز کنیم. من که قالی بافی و گلیم بافی بلدم، چند تا از دوستان هم خیاطی و گلدوزی و نقاشی رو پارچه یکی هم مکرومه بافی و چرم دوزی بلده پدرم هم سفالگری یاد داشتن. گفتیم تو این منطقه محروم به کارگاه هنری بزنیم و بچه ها رو به کار بگیریم. هم به هنری یاد میگیرن هم یک کمکی به اقتصاد خانواده شون میشه. بین این کیف های چرمی و این گلدون های نقاشی شده سفالی و این مکرومه ها و هر چی این جا می بینی کار دست و هنر بچه هاست.

مهری می گوید: «این همه ظرافت و زیبایی! این همه هنر هست ولی کار ما شده خوردن و خوابیدن و درس خوندن و فضای مجازی». یکی از کیف های چرمی را به دست می گیرد و زیر و رو می کند. چرم را به بینی نزدیک می کند، می بوید. درزهای کیف را واکاوی می کند و با دیدن پرزهای پشت چرم لبخندی می زند. مریم حرکات او را زیر نظر دارد. می گوید: «حرفه ای هستی ها!» مهری پاسخ می دهد: شما هم حرفه ای کار زدن، این چرم اصله، هزینه ها تون رو نمی بره بالا؟ مریم می گوید: «ارائه کار اصیل و با کیفیت از اصول ماست. کم کم همه دخترها دور مهری و مریم حلقه می زنند. میمنت خانم با اشتیاق زیلوها و جاجیم ها را به او نشان می دهد و از کیفیت عالی پشم و نخ آن می گوید، طرح یکی از سفالینه ها مهری

را مجذوب خود می کند. سطح صیقلی و صاف، نقش های هندسی منظم، نگاهی به کارها می اندازد که با دقت روی هم چیده شده اند. می پرسد: حالا از این هنر شما استقبال هم میشه؟ شما با این زحمت و هزینه، کاری با این ظرافت و کیفیت تهیه می کنید اونوقت، چینی همین کارها ارزون تر ریخته تو بازار، بعد این همه کار رو دستتون نمی مونه؟ من که باشم میرم سراغ جنس ارزون خارجی».

یکی از دخترها با دلخوری گلدان سفالی و کیف چرمی را از دستش می گیرد و روی میز می گذارد و می گوید: ببین خانم جون ما با خرید جنس خارجی و ضعیف کردن اقتصادمون زمینه رو برای سلطه ی دیگران رو خودمون فراهم می کنیم. چند وقت پیش یه روایتی شنیدم که خیلی برام جالب بود: «در زمان امام صادق (ع) سکه های حکومت اسلامی رو از کشور روم می آوردند. یه مشکلی پیش اومد و روم تهدید کرد که دیگه سکه نخواهد زد و حکومت اسلامی درمانده شد. خیلی عجیبه یکی دو مورد استثناء هست که ائمه کمی روی خوش به دستگاه خلافت نشون می دن. یکی از اون موارد همین جاست. امام راهنمایی شون کردند که چه جور سکه بزنند و با این کار امام (ع) حکومت اسلامی از زیر سلطه ی اجنبی بیرون اومد».

مهری خود را جمع و جور می کند. با تعجب می پرسد: «آخه شما چه طور می تونین به رونق تولید کمک کنین با همین چهار تا سفال و کیف چرمی و یکی دو تا فرش و زیلو و مکرومه، واقعاً میشه با این ها اقتصاد آسیب دیده ی مملکت رو درمان کرد؟»

مریم با لبخندی التهاب جمع را کم می کند و می گوید: «ما عزممون رو جزم کردیم که با حمایت از تولید داخلی به رونق تولید و در نتیجه اقتصاد کشور و مردم کمک کنیم. ببین، ما دو تا راهکار برای حمایت از تولید ملی داریم، استراتژی جانشینی واردات و استراتژی توسعه ی صادرات».

مریم محکم و صادقانه، مثل یک استاد ورزیده علم اقتصاد برای او استدلال می آورد و مهری ناباورانه و پرسشگر به دهان او چشم می دوزد، او ادامه می دهد: «جانشینی واردات یعنی این که به جای واردات صنعتی از تولیدات داخلی استفاده کنیم. البته وقتی جلو واردات رو گرفتیم، کم کم کالاهایی که کیفیت ندارند یا اولییتی برای اون ها وجود نداره هم تولید نخواهد شد و ضمناً خودمون رو هم از مزیت های تجارت جهانی محروم کردیم، مثل پاکستان، کره شمالی و برزیل که این سیاست رو در پیش گرفتند و موفق نبودند». میمنت خانم می گوید: «مریم جون راست می گی، واردات اشکالاتی داره، اما اگر در کنار اون مثل کشورهای ترکیه، چین، کره جنوبی، آرژانتین و مالزی به استراتژی توسعه ی صادرات هم بپردازیم و کالاهای خدماتی رو که کشور در اون ها برای صادرات توانایی داره شناسایی کنیم و با تولید این کالاهای فروش انبوه اون ها به حدود ۱۶ کشور همسایه خودمون، به توسعه ی کشور کمک کردیم».

مهری می پرسد: شماها دانشجوی اقتصاد هستین؟ آره...!؟

یکی دیگر از دخترها که سارافون چهارخانه ی زیبایی به تن دارد و در انتهای موهای بلند بافته اش روبانی هم رنگ خطوط لباسش بسته، می خندد و حرف های مریم را ادامه می دهد: «آمریکا از سال ۱۸۱۲ تا دهه ۴۰ تعرفه های سنگینی برای حمایت از صنایع نوزاد خودش وضع کرده و همیشه یکی از حامیان صنایع داخلی خودش بوده. اون ها با دادن یارانه به صنایع یا با سیاست های مالیاتی، بارها باعث نجات شرکت های بزرگ از ورشکستگی شدن، گاهی هم با هدایت پول و

اعتبار به کسب و کارها و طرح‌های بزرگ یا با خریدهای دولتی و یا حمایت از کسب و کارهای کوچک به اقتصاد کشورشون کمک کردن».

مهری زیر لب می‌گوید: «این‌ها همه دانشجویهای علوم اقتصادن و دارن تز دکتراشون رو برا من کنفرانس می‌دن». دختر دیگه‌ای که چاق و بانمک بود گفت: «انگلستان هم برای حمایت از صنایع داخلی با وضع تعرفه‌های بالای وارداتی بر محصولات کشاورزی، اجازه‌ی رقابت محصولات کشاورزی خارجی با تولیدات داخلی خودشون رو نداند. اون‌ها با وجود این که می‌دونستند خیلی از تولیداتشون از کیفیت پایین‌تری برخورداره اما برای رشد صنعت نساجی‌شون جلوی خام فروشی پشم رو با ایجاد کارگاه‌های نساجی کوچک در سرتاسر کشورشون گرفتن».

دختری که قدش از همه کوتاه‌تر است و صورت سبزه و نمکینی دارد رشته سخن را در دست می‌گیرد: «فرانسوی‌ها هم با راه اندازی کمپین «خرید کالای صد درصد فرانسوی» باعث شدن بخش زیادی از کارخانه‌های تولید کننده که در معرض فشار بودند خط تولیدی خودشون رو احیا کنن. مردم فرانسه حاضرین برای حمایت از تولیدکننده‌هاشون ۵ تا ۱۰ درصد قیمت بالاتری برای کالاهای داخلی بپردازن».

مریم ادامه می‌دهد: «شکوفایی اقتصاد آلمان بعد از جنگ جهانی دوم به معجزه‌ی اقتصاد آلمان معروف شده. آلمانی‌ها امروز در جایگاه پنجم اقتصاد دنیا قرار دارن و با سیاست افزایش صادرات و کنترل واردات کمک زیادی به توانمندی صنایع داخلی‌شون کردن. تغییر عادات مصرفی و قناعت مردم آلمان هم از دلایل دیگه موفقیت سیاست‌های اقتصادی اون‌هاست».

مهری می‌پرسد: «راستی شما دانشجوی اقتصاد نیستین؟» دخترها همه با هم جواب می‌دهند: «نه! ما نقشه خوان خوبی داریم». مهری بلافاصله می‌پرسد: «مریم؟... همه با هم می‌خندند» و مریم با مهربانی می‌گوید: «نه بابا من یه دختر دانشجوی کرمونی‌ام. منظورمون رهبر انقلاب که سال‌هاست داره نقشه راه رو می‌خونه برامون. خوب خیلی‌ها به صدای این نقشه خوان دقیق و موشکاف و آگاه گوش نمی‌کنن و مطابق نقشه‌ی نقشه خوان‌های دیگه پیش میرن و مسیر رو گم می‌کنن، اما ما سعی کردیم گوشمون به صدای نقشه خوان با خدا و معتقد و دلسوز و آگاهمون باشه و گام به گام با او پیش بریم. این اطلاعات رو هم که می‌بینی بعد از این که دیدیم آقا این همه روی اقتصاد تأکید دارن، با تحقیق و مطالعه به دست آوردیم».

مهری باز هم با تردید می‌پرسد: «فکر می‌کنین موفق می‌شین؟» همگی محکم و یک صدا می‌گویند: «بله. مریم با همان لهجه شیرین کرمانی می‌گوید: البته وظایف دولت بسیار مهم و غیر قابل انکاره اما همراهی مردم هم تأثیر زیادی داره، ما فقط حرف نمی‌زنیم، امروز بچه‌هایی که پیش ما آموزش دیدن با هزینه‌های کم، چند تا کارگاه تولید خانگی راه انداختن. ضمن این که هیچکدوم از خونواده‌شون کالای خارجی نمی‌خرن. مهری بی‌اختیار پشت دار قالی می‌نشیند و می‌گوید: «من آماده‌ام، بسم الله». میمنت خانم ابزارها را به او معرفی می‌کند گرهی می‌زند و قلاب را به دست مهری می‌دهد. صدای دلنشین مریم فضا را پر می‌کند: «دوشکی قهوه‌ای دو تا بیدمشکی، پشتش دارچینی، واگشت فیروزه‌ای سه تا...».